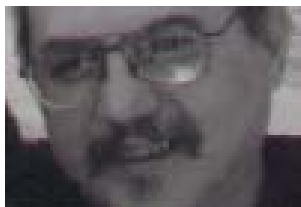


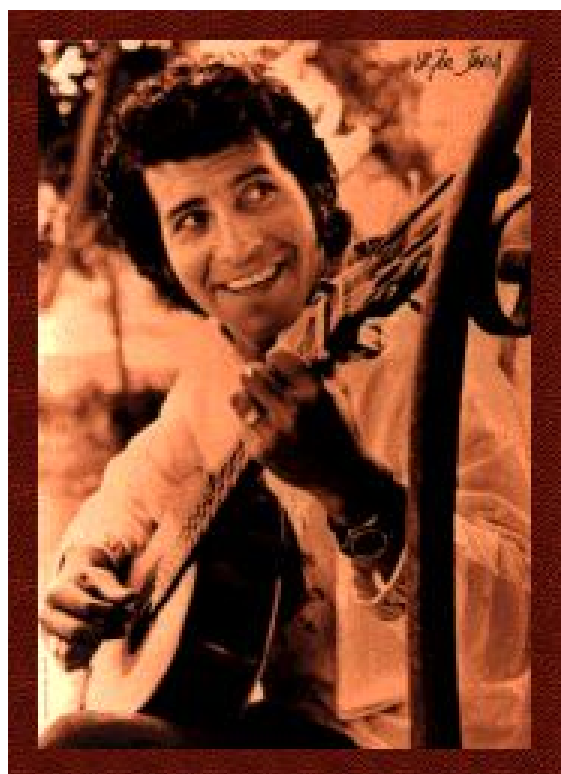
روزانه های دیروز

برچیده های محمد ایل بیگی از نشریات سالیان نه چندان دور



" مرگ یک هنرمند قهرمان " [ویکتور خارا]

ترجمه از : انوشه [فریدون ایل بیگی]



و نگاه کنید به :

<http://trife.com/farsi/tazeh-rside/setp/18-9-5m.htm>

به یاد ویکتور خارا - ر . راسخ

فهرست

	مقدمه	۱
یادی از ولادیمیر ایلیچ ، حماسه آفرین تاریخ		۴
گفتگو با رفیق لنین	مایاکوفسکی	۵
در باره لنین	استالین	۹
۱۹ بهمن		۲۵
بیانیه سازمان چریکهای فدائی خلق به مناسبت سالگرد		۲۷
آغاز جنبش مسلحانه در ایران		
بهار ۵۱	سعید سلطانپور	۴۰
پیام به شاعران وطنم	انوشه	۵۳
اندیشه چه گوارا		۵۵
جنگ چریکی	میکائیل لووی	۵۶
اشاره	جمال میرصادقی	۷۳
فرانس فانون در چند کلمه	دیوید کات	۷۹
الجزایر	ترجمه هفتان بهروزی	۸۳
ادبیات کودکان	صمد بهرنگی	۱۰۶
شهریه	طوسی طباطبائی	۱۰۹
حریق	نعمت میرزاده	۱۱۷
مرگ یک هنرمند قهرمان	ترجمه از انوشه	۱۱۸
ونزوئلا : تمدن طلای سیاه	ادوارد وگاله آنو	۱۲۲
جنبش دهقانی صومالی قاسم (آذربایجان)	چریکهای فدائی	۱۳۴
جنبش رازلیق	مجاهدین خلق	۱۴۱

مرگ يك هنرمند قهرمان

ویکتور خارا Victor Jara شاعر، آهنگ ساز و آواز خوان معروف و محبوب شیلی، پس از کودتای نظامیان فاشیست این کشور دستگیری می شود. در ورزشگاه سانتیاگو زندانی و مورد شکنجه قرار می گیرد و بالاخره بوسیله جلا بان رژیم به قتل می رسد. مادر زیر، خلاصه ای از داستان شکنجه ها و مرگ "ویکتور خارا" و آخرین شعراوراکه در ورزشگاه سانتیاگو سروده است، از شماره اول فوریه ۹۷۴ روزنامه لوموند به فارسی ترجمه می کنیم:

جریان مرگ "ویکتور خارا"، آهنگ ساز و آواز خوان ملی شیلی که در ورزشگاه سانتیاگو زندانی شده بود، بروشنی مشخص نشده بود. بنابه روایت زن آواز خوان و تعداد زیادی از گواهان حاضر در ورزشگاه شیلی، اینست داستان شکنجه ها و پایان زندگی ویکتور خارا:

روز ۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آهنگ ساز و آواز خوان، ویکتور خارا که در دانشگاه فنی دولتی (U.T.E) کار می کرد، به محل کار خود می رود. او و همکارانش تا روز ۲ سپتامبر نبرد می کنند؛ بسیاری در جریان مبارزه کشته می شوند، عده ای دیگر باز جملسه ویکتور خارا دستگیر و به ورزشگاه شیلی اعزام می گردند. یکی از گواهان اعلام می کند: "علی رغم ضربات و کتک، روحیه زندانیان خوب

بود. ما همدیگر را دل داری می دادیم. یکمرتبه ویکتور خارا شروع کرد به آواز خواندن و همه ما هم دهان با او آواز خواندیم، نظامیان دستپاچه شدند. از همین لحظه بود که ویکتور خارا انگشت نما شد و بد رفتاری با او آغاز گردید، بنحویکه بارها از هوش رفت. از این لحظه به بعد بود که مدام مورد توهین قرار گرفت، کتک خورد، شکنجه شد."

گواهان دیگر عاده در ورزشگاه شیلی متفقا تأیید کرده اند که: "افسر مامور زندانیان پیشنهاد کرد که دستهای او را قطع کنند. او را مجبور کردند که زانو بزنند و دستهایش را بروی تخته ساطور قرار دهد، و جلا بان باشلاق آنقدر بر روی پنجه ها و پاهایش ضربه نواختند که از دستهایش جز لخته هایی از خون چیزی بگری باقی نماند."

خانم "خوان تورنر"، زن ویکتور خارا، در روز ۳ سپتامبر پیامی از شوهرش دریافت کرد که به او سفارش می کرد منات و شهادت خود را حفظ کند، زیرا که فکر نمی کند: از ورزشگاه جان سالم بدر ببرد. زنش اعلام می کند: "این آخرین خبری بود که از او بدست آوردم."

در روز ۵ سپتامبر، بزندانیان دستور میدهند که نصف بایستند. "در حوالی ساعت پنج بعد از ظهر، یک گروه از پلیسها با لباس شخصی به فرماندهی "سوپر" و تعدادی نظامی وارد ورزشگاه می شوند. وقتیکه "خارا" را می بینند به او دستور میدهند که از صفوف مابعد خارج شود. او را کشتن کشتن بطرف یک راهرو باریکی می برند، و سلسلهای خود را بطرف او و یک مبارز دیگر نشان می گیرند. وقتی پس از مرگشان، همچنان با عصبانیت و خشم بروی اجساد آغشته بخونشان، به شلیک کردن ادامه میدهند. سه شنبه ۸ سپتامبر، یکی از کارکنان جوان اداره متوفیات که جسد "خارا" را شناخته بود، بدیدن زنش می آید و از او می پرسد که آیا اجرات این را دارد کیه

بدیدن جسد شوهرش بیاید و آنرا برای دفن تحویل بگیرد یانه . زنش تعریف می کند :
 "ازيك در فرعی وارد آنجا شدم . منظره وحشتناك بود . . . صد ها و صد ها جسد
 وجود داشت . . . جسد ویکسور در طبقه دوم اداره متوفیات قرار داشت . در کنار
 جسد صد ها دانشجوی و کارگر . . . من او را دیدم با چهره ای (بخاطر شدت شگم
 بهر حمت قابل شناخت و بالباسی پاره پاره شده ، با سینه ای سوراخ سوراخ از گلوله
 و بایک جراحت دهن باز کرده دیگری که بدون شك از آن مسلسل بود . ویکسور
 در آنجا بود . . ."

و اکنون آخرین ترانه ای که "ویکسور خارا" قبل از مرگ در روز
 سانتیاگوی شبلی سروده و سینه به سینه به خارج راه یافته است :

ما در اینجا ، در این گوشه شهر

پنج هزار انسانیم - زندانی .

در تمامی شهر

در تمام کشور

ما چقدریم ، چقدر ؟

.....

همه مان . . . همه مان

خیره بر مرگ و نظاره گر مرگ .

چهره پست فاشیسم

و چه شوم است ، چه شوم !

از برای اینان

خون ، مدال است و نشان .

قتل عام مردم

قهرمانی شجاعت آمیز .

.....

تو نگو آواز من نیکو نیست

چونکه می باید وحشتها را بسراییم .

آنزمانی که من از وحشتها خواهم مرد

آنزمانی که من این لحظه بی پایانی را خواهم یافت

تو در این هنگام است

انعکاسی از آوازمرا

در سکوت و فریاد

باز می یابی ، باز .

ترجمه از : انوشه

Que la poesia nos acerque!
 Que la poesia ilumine los caminos!

ایکاش شعر ما را بهم نزدیک کند !

ایکاش شعر راهها را مژور کند !

شعر چاپ نشده ای از : پابلو نرودا